

## مهاجرت‌های اقلیمی در حقوق بین‌الملل: راه دشوار دولت‌های آسیب‌پذیر

امیرحسین رنجبریان<sup>۱\*</sup>، نفیسه ارغنده‌پور<sup>۲</sup>

### چکیده

جابه‌جایی‌های انسانی در اثر وقوع رخداد‌های اقلیمی موجب چالش‌های اساسی در حقوق بین‌الملل شده است. از یک سو، قواعد سنتی موجود امکان چاره‌جویی همه‌جانبه در این زمینه را ندارند و از سوی دیگر، چگونگی چاره‌اندیشی در خصوص این پدیده و حمایت از افراد آسیب‌پذیر بیش از پیش بر شکاف بین دیدگاه‌های کشورهای در حال توسعه و برخی کشورهای پیشرفته صنعتی افزوده است. مقاله حاضر مهم‌ترین تحولات در خصوص جابه‌جایی‌های اقلیمی در نظام بین‌المللی تغییر اقلیم از جمله دو رویکرد زیان و خسارت و مسئولیت بین‌المللی را بررسی و ارزیابی می‌کند که کشورهای در حال توسعه تا چه حد در برآورده کردن خواسته اصلی خود یعنی ایدۀ جبران خسارت در چارچوب کنوانسیون تغییر اقلیم موفق عمل کرده‌اند. واقعیت آن است که پیچیدگی پدیده تغییر اقلیم سبب شده است که هر یک از سازوکارهای زیان و خسارت و رهیافت مسئولیت بین‌المللی با دشواری‌های فراوان روبه‌رو باشند. در عین حال تحولات ایجادشده با آنکه در مرحله آغازین قرار دارد، می‌توان آن را گامی به‌سوی حمایت مؤثر از مهاجران اقلیمی شمرد.

### کلیدواژگان

برنامه‌های سازگاری، سازوکار زیان و خسارت، کنوانسیون تغییر اقلیم، مهاجرت اقلیمی، موافقت‌نامه پاریس، مسئولیت بین‌المللی، نظام بین‌المللی تغییر اقلیم.

۱. دانشیار، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول).

Email: aranjbar@ut.ac.ir

۲. دانشجوی دوره دکتری، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

Email: arghandehpour@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۴/۲۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۶/۱۹

## مقدمه

مهاجرت دسته‌جمعی در اثر وقوع رخداد‌های طبیعی پدیده‌ای جدید نیست، اما در عصر کنونی پیامدهای فعالیت‌های انسانی بر چرخه طبیعی زمین رخدادی نو شمرده می‌شود که پیچیدگی‌های حقوقی جدید به‌همراه دارد. امروزه از نظر علمی تردیدی در آثار گسترده تغییر اقلیم بر جابه‌جایی‌های انسانی وجود ندارد. نخستین بار هیأت بین‌دولتی تغییر اقلیم، مهم‌ترین نهاد تخصصی فعال در این زمینه، در سال ۱۹۹۰ اعلام کرد ناگوارترین آثار تغییر اقلیم، تأثیر آن بر مهاجرت انسانی است، چنانکه در دهه‌های آینده میلیون‌ها نفر ممکن است در نتیجه خشکسالی، افزایش سطح آب دریا، سیلاب‌های ساحلی و مشکلات در حوزه کشاورزی از سرزمین‌های خود رانده شوند (IPCC, 1990: 103). هیأت در آخرین گزارش خود نیز افزایش دما در سامانه اقلیم را امری «تقریباً قطعی» توصیف کرده و براساس داده‌های علمی جدید بیان داشته است که تغییر اقلیم سبب جابه‌جایی‌های گسترده انسانی خواهد شد (IPCC, 2014: 13 & 62).

پیامدهای اقلیمی یادشده بررسی موضوع جابه‌جایی در حقوق بین‌الملل را ضروری می‌سازد. اما حقوق بین‌الملل تاکنون نتوانسته است این رخداد را نظم دهد و نقش لازم را در حمایت از این افراد ایفا کند. در واقع، به سبب خلأهای هنجاری به‌ویژه به دلیل عدم برخورداری این دسته از آسیب‌دیدگان اقلیمی از وضعیت حقوقی مشخص در حقوق بین‌الملل، چارچوب‌های حقوقی موجود برای حمایت از این افراد به‌تنهایی کارآمد نیستند. از طرف دیگر، فقدان اراده سیاسی برخی دولت‌ها و اختلاف عمیق بین دیدگاه کشورهای پیشرفته صنعتی و مواضع کشورهای در حال توسعه مسیر دستیابی به راه‌حلی جامع و مورد توافق در این خصوص را دشوار کرده است. در بررسی پدیده جابه‌جایی‌های اقلیمی، پرسش بنیادین آن است که این مسئله چگونه و در چارچوب کدام نظام یا نظام‌ها باید بررسی شود. از آنجا که دامنه چالش‌های حقوقی ناشی از این پدیده محدود به حقوق بین‌الملل تغییر اقلیم نیست، جابه‌جایی‌های اقلیمی حوزه‌های گوناگونی از حقوق بین‌الملل از جمله حقوق بین‌الملل محیط زیست، حقوق بین‌الملل بشر و حقوق بین‌الملل بلایا را در بوتۀ آزمایش قرار می‌دهد. با این حال، نظر به آنکه مقاله حاضر تاب بررسی موضوع از نظرگاه همه حوزه‌های حقوقی را ندارد، به این مقوله صرفاً در قلمرو نظام ایجادشده توسط کنوانسیون تغییر اقلیم پرداخته خواهد شد و مهم‌ترین تحولاتی که در این زمینه پس از تصویب کنوانسیون رخ داده است یا تحولاتی که کشورهای در حال توسعه در تلاش برای تحقق آن در نظام یادشده هستند، بررسی می‌شوند. از این‌رو، برای ارائه تصویر روشنی از خلأهای هنجاری در خصوص این موضوع، پیشینه و جایگاه جابه‌جایی‌های اقلیمی در نظام ایجادشده توسط کنوانسیون تغییر اقلیم و چالش‌هایی که کشورهای آسیب‌پذیر در این مسیر برای وارد کردن این موضوع به چارچوب ایجادشده توسط کنوانسیون داشته‌اند، در بند

نخست بررسی می‌شوند. دو بند دیگر به دو رویکرد بنیادین در این حوزه خواهند پرداخت که هر کدام بیانگر دیدگاه‌های گاه ناهمخوان دولت‌ها در چگونگی یافتن راه‌حلی برای معضل مهاجران اقلیمی و مشکلات پیش روی کشورهای آسیب‌پذیر است. بند دوم به سازوکار زیان و خسارت (معروف به سازوکار ورشو) در حمایت از مهاجران اقلیمی، ناکارآمدی‌های آن و دلایل مقاومت برخی کشورهای توسعه‌یافته در برابر گنجاندن این رهیافت در چارچوب کنوانسیون تغییر اقلیم می‌پردازد. بند پایانی نیز به دیدگاه اصلی کشورهای در حال توسعه مبنی بر مسئولیت بین‌المللی برخی دولت‌ها در قبال آسیب‌های وارده به مهاجران اقلیمی اختصاص دارد و چالش‌های پیش روی این دسته از کشورها در گنجاندن مقولهٔ مسئولیت بین‌المللی در چارچوب نظام بین‌المللی تغییر اقلیم و کاستی‌های این ایده را ارزیابی می‌کند.

### جایگاه جابه‌جایی‌های انسانی در چارچوب کنوانسیون تغییر اقلیم

به‌رغم آنکه در نخستین گزارش هیأت بین‌دولتی تغییر اقلیم مسئلهٔ جابه‌جایی‌های اقلیمی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین پیامدهای تغییر اقلیم معرفی شده بود، این موضوع در دستور مذاکرهٔ اعضای کنفرانس ریو قرار نگرفت و پس از آن تا پایان کنفرانس اعضای کنوانسیون تغییر اقلیم در بالی (۲۰۰۷) این مسئله در کنفرانس‌ها و کارگروه‌های رسمی ایجادشده در نتیجهٔ کنوانسیون تغییر اقلیم مسکوت بود (Bali Action Plan, 2007). دلیل این امر آن بود که در این برهه تلاش دولت‌ها منحصر بر کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای و اتخاذ اقدامات سازگاری ملی<sup>۱</sup> متمرکز بود و روی‌آوری به جابه‌جایی به‌مثابهٔ شکست برنامه‌های سازگاری تلقی می‌شد. در واقع، در این دیدگاه، سازگاری و مهاجرت در یک قاب نمی‌گنجد، بلکه جابه‌جایی باید به‌عنوان پیامد ناکامی دولت‌ها در اجرای راهبرد سازگاری دانسته شود (Warner, 2010: 403). ضمن آنکه اگرچه مدلی که برای کنوانسیون تغییر اقلیم در نظر گرفته شده بود، «موافقت‌نامهٔ چارچوب» بود که راه را برای تحولات بعدی در کنفرانس‌های سالانهٔ اعضا باز می‌گذاشت (Matz-Lück, 2009: 441)، اما فقدان ارادهٔ

۱. از «سازگاری» (سازگار شدن با پیامدهای دگرگونی‌های اقلیمی) تعاریف مختلفی ارائه شده است. در تعریف کلی، می‌توان سازگاری را اقداماتی که برای کمک به انطباق جوامع انسانی و زیست‌بوم‌ها با دگرگونی‌های اقلیمی اتخاذ می‌شوند، تعریف کرد. برخلاف ایده‌های زیان و خسارت یا مسئولیت بین‌المللی، رهیافت سازگاری کمتر با مقاومت کشورهای پیشرفتهٔ صنعتی روبه‌رو شد، چراکه اساساً در آن تعهدات خاصی برای دولت‌های یادشده در نظر گرفته نشده بود و رسالت همگام شدن با پیامدهای تغییر اقلیم بیشتر بر دوش کشورهای آسیب‌پذیر بود. برای مطالعهٔ بیشتر در این خصوص ر.ک:

Mark Pelling, *Adaptation to Climate Change: From Resilience to Transformation*, Routledge, 2010; Susanne C. Moser and Maxwell T. Boykoff, *Successful Adaptation to Climate Change: Linking Science and Policy in a Rapidly Changing World*, Routledge, 2013; and Sushil Vachani and Jawed Usmani, *Adaptation to Climate Change in Asia*, Edward Elgar Publishing, 2014.

سیاسی مانع پیش‌بینی سازوکارهایی در حمایت از این دسته از مهاجران شد. به یک بیان، ذی‌نفع نبودن برخی از کشورهای توسعه‌یافته که از نفوذ زیادی در جهت‌دهی به مذاکرات برخوردار بودند، از عوامل عدم تمایل آنها نسبت به گنجاندن مسئله مهاجران اقلیمی در پیش‌نویس مذاکرات در کنفرانس‌های دوره‌ای اعضای کنوانسیون بود (Okeowo, 2013: 282).

سرآغاز ورود مسئله جابه‌جایی‌های اقلیمی به چارچوب کنوانسیون تغییر اقلیم را باید اشاره‌ی جزئی به این موضوع در گزارش کارگروه کنفرانس اعضای کنوانسیون در پوزنان لهستان (۲۰۰۸) دانست (Thornton, 2018: 406). گزارش در واقع دربرگیرنده پیشنهادهای مختلف اعضا در خصوص پیامدهای تغییر اقلیم در نشست بالی بود و در این میان تنها یکی از دولت‌ها موضوع جابه‌جایی‌های انسانی را مورد توجه قرار داده بود: دولت بنگلادش پیشنهاد کرده بود که یک صندوق همبستگی یا سازوکار بیمه برای جبران خسارت «پناهندگان اقلیمی» ایجاد شود (Ideas and Proposals on Paragraph 1 of the Bali Action Plan, 2008: 187). بر مبنای این پیشنهاد، در ژوئن ۲۰۰۹ کارگروه ویژه کنوانسیون تغییر اقلیم در بن آلمان پیش‌نویسی ارائه کرد که برخلاف دیدگاه نخستین، «اقدامات مرتبط با مهاجرت و جابه‌جایی برنامه‌ریزی‌شده پناهندگان اقلیمی» را به‌عنوان بخشی از رهیافت سازگاری در نظر می‌گرفت (Negotiation Text, 2009: 45 & 52). با این حال این سند جابه‌جایی را نه به‌عنوان مقوله‌ای مستقل، بلکه به‌مثابه موضوع فرعی در نظر گرفت. اعطای چنین جایگاهی به این مسئله حاکی از در اولویت نبودن مهاجرت‌های اقلیمی نزد دولت‌ها بود.

سند مذکور با اشاره به مفاهیم مختلف، مسئله جابه‌جایی‌های اقلیمی را با رویکردی فراگیر مورد توجه قرار داد تا از این طریق بیشترین حمایت از این دسته از آسیب‌دیدگان اقلیمی فراهم شود. با این حال، واژه‌گزینی از مسائل چالش‌برانگیز در خصوص جابه‌جایی‌های متأثر از تغییر اقلیم بوده است. برخی دولت‌ها مانند ایالات متحده با کاربرد واژه «پناهنده» در سند مخالف بودند (Warner[1], 2011: 4). نهادهای بین‌المللی مانند کمیساریای عالی پناهندگان و سازمان بین‌المللی مهاجرت نیز با کاربرد چنین واژه‌ای برای آوارگان اقلیمی موافق نبودند، چراکه از نظر آنها چنین اقدامی شائبه گسترش مفاد و تعهدات کنوانسیون وضعیت پناهندگان به این دسته از مهاجران را در بردارد و سبب تضعیف نظم بین‌المللی ایجادشده توسط کنوانسیون یادشده خواهد شد (Rasid & Paul, 2013: 114). در نتیجه، در اسناد بعدی اشاره به عبارت «پناهندگان اقلیمی» حذف و از اصطلاحاتی استفاده شد که از حیث معنایی دربردارنده تعهد برای دولت‌های ثالث نبودند، مانند «مهاجرت»، «جابه‌جایی برنامه‌ریزی» و «آوارگان اقلیمی». با وجود این، صرف ورود موضوع مهاجران اقلیمی به دستورکار مذاکرات تغییر اقلیم دستاوردی مهم تلقی می‌شود.

براساس تعریف رایج، واژه «مهاجرت» به انتخاب شخصی افراد برای ترک یک محیط زیست

در حال تخریب اشاره دارد؛ «آوارگی» به افرادی که مجبور به ترک محیط زیست تخریب‌شده خود برای زنده ماندن هستند، اشاره می‌کند و میزانی از اجبار در جابه‌جایی را در نظر دارد؛ و آن دسته از جابه‌جایی‌های انسانی که سازمان‌یافته‌ترند، کنترل‌شده‌اند و در مقابل آسیب‌های زیست‌محیطی شدید قابل پیش‌بینی (مانند غرق شدن سرزمین در اثر بالا آمدن آب دریا) رخ می‌دهند، به‌عنوان «جابه‌جایی‌های برنامه‌ریزی‌شده» شناخته می‌شود (Stapleton, et al., 2017: 359; Foresight, 2011: 176; Kalin & Chapuisat, 2016: 6). مفهوم «جابه‌جایی‌های برنامه‌ریزی‌شده» اصطلاحی نو در حقوق بین‌الملل تغییر اقلیم است که نخستین بار در سند مذاکراتی نشست بن به‌کار برده شد، اما به‌رغم تازگی آن، به‌طور فزاینده‌ای مورد توجه قرار گرفته است. با این حال، کاربرد این واژگان در اسناد حقوقی نرم نه به مفهوم پایان اختلاف‌نظرها و نه به معنای در نظر گرفتن وضعیت حقوقی برای این دسته از مهاجران در حقوق بین‌الملل است. در واقع، گوناگونی واژه‌پردازی‌ها و فقدان توافق جهانی در خصوص تعاریف واحدی از مفاهیم خود مانعی در مسیر شناسایی و حمایت حقوقی از افرادی است که به دلایل زیست‌محیطی و به‌طور خاص تغییر اقلیم به جابه‌جایی روی می‌آورند (Acketoft, 2008: 3).

در کنفرانس کپنهاگ دولت‌ها نه‌تنها در مورد واژگان، بلکه در خصوص ساختار متنی که باید به موضوع مهاجرت می‌پرداخت نیز اتفاق نظر نداشتند. دسته‌ای مانند کشورهای در حال توسعه و برخی دولت‌های اروپایی معتقد بودند که حمایت از مهاجران اقلیمی نیازمند گنجاندن مجموعه‌ای از هنجارها مانند تعهد به «رعایت حقوق بشر، عدالت اقلیمی و جبران خسارت برای افراد آسیب‌پذیر» در یک سند الزام‌آور است. دسته‌ای دیگر نیز بر این دیدگاه بودند که کنوانسیون چارچوب تغییر اقلیم ناظر بر تعهدات بین‌دولت‌هاست، نه در قبال افراد (Ivanov & Bekyashev, 2016: 17). از این رو، پافشاری کشورهای دسته نخست بر گنجاندن هنجارهای یادشده در یک سند حقوقی دستیابی به توافق جهانی را دشوار می‌کرد. سرانجام توافق شد که حقوق بشر و موضوعات مشابه در مقدمه موافقت‌نامه اقلیمی آینده گنجانده شود و «مهاجرت، آوارگی و جابه‌جایی برنامه‌ریزی‌شده» به‌عنوان بخشی از فهرست اقداماتی که می‌توان آنها را «اقدامات سازگاری» نامید، در نظر گرفته شود (Report of the Ad Hoc Working Group, Annex I.A., 2010: 7). مهم‌ترین گام سند کپنهاگ پررنگ کردن نقش رویکرد سازگاری در مقابله با تغییر اقلیم بود؛ رویکردی که مبنای حمایت از مهاجران اقلیمی در توافقنامه کانکون قرار گرفت.

گنجاندن موضوع جابه‌جایی‌های متأثر از تغییر اقلیم در توافقنامه سازگاری کانکون (معروف به چارچوب سازگاری کانکون) نقطه عطفی در شناسایی این پدیده است، چراکه برای نخستین بار موضوع مهاجرت در یک سند نهایی کنفرانس اعضا که ماهیت حقوقی نرم دارد، ذکر شد (Report of the Cancun Conference, 2010). توافقنامه کانکون راه را برای تحولات بعدی در یافتن راه‌حلی برای مسئله مهاجران اقلیمی گشود، به‌ویژه آنکه مهاجرت متأثر از تغییر اقلیم

نه تنها از بعد سازگاری، بلکه به عنوان بخشی از گفتمان جدید یعنی «زیان و خسارت» هم شناسایی شد. همچنین این دیدگاه که جابه‌جایی‌های متأثر از تغییر اقلیم را نباید در مقرره‌ای جدا از سایر مقررات دسته‌بندی کرد، بلکه می‌توان آن را به عنوان بخشی از اقدامات سازگاری تلقی کرد، در توافقنامه کانکون به‌طور رسمی شناسایی شد.

بند ۱۴ چارچوب سازگاری کانکون مقرر می‌کند دولت‌ها اقدامات مقتضی در خصوص افزایش هماهنگی و همکاری در خصوص آوارگی‌ها، مهاجرت‌ها و جابه‌جایی‌های برنامه‌ریزی‌شده متأثر از تغییر اقلیم در سطح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی را در برنامه‌های ملی سازگاری خود بگجانند. به مانند سند کپنهاگ، تدوین‌کنندگان توافقنامه کانکون با گنجاندن سه اصطلاح «مهاجرت»، «آوارگی» و «جابه‌جایی برنامه‌ریزی‌شده»، تعدد و تنوع اشکال جابه‌جایی‌های انسانی با منشأ تغییر اقلیم را شناسایی کردند. در واقع، از نظر توافقنامه کانکون حمایت از مهاجران اقلیمی نباید محدود به شکل خاصی از جابه‌جایی مانند مهاجرت اجباری یا فرامرزی شود (Warner [2], 2011: 12). با وجود این، مقررۀ یادشده رضایت‌مندی کاملی را برای کشورهای آسیب‌پذیر فراهم نکرد، زیرا مهاجرت را به عنوان موضوعی ارائه کرد که «مستلزم همکاری است نه مقولاتی مانند مسئولیت یا قانونمندی». در واقع رویکرد، توافقنامه مبتنی بر همکاری داوطلبانه است و نسبت به تعهدات و مسئولیت‌های دولت‌های آسیب‌زنده به اقلیم زمین نوآوری نداشت (Warner, 2012: 1066). به دیگر سخن، چارچوب کانکون راه‌حلی جامع و از همه مهم‌تر الزام‌آور در خصوص جابه‌جایی‌های اقلیمی ارائه نکرد.

در همین زمینه کنفرانس ورشو را نیز باید گامی دیگر در یافتن راه‌حلی پیرامون پدیده مهاجران اقلیمی دانست، چراکه برای نخستین بار مفهوم «زیان و خسارت» را به‌طور رسمی به نظام تغییر اقلیم وارد کرد. این سازوکار در واقع به عنوان نهاد فرعی ایجادشده زیرمجموعۀ چارچوب سازگاری کانکون است که هم شامل زیان وارده به محیط زیست و هم دربردارندۀ خسارات وارده به افراد انسانی از جمله مهاجران اقلیمی می‌شود.

پس از این تحولات در کانکون و ورشو، کشورهای در حال توسعه مترصد بودند که خواستۀ اصلی خود یعنی پیش‌بینی الزام‌آور در خصوص مهاجران اقلیمی و ایجاد یک نهاد ویژه برای این دسته از آسیب‌دیدگان اقلیمی را در موافقت‌نامه پاریس در خصوص تغییر اقلیم عملی کنند (Costi & Ross, 2017: 107). کنفرانس پاریس فرصتی بود که می‌توانست جابه‌جایی‌های اقلیمی را به گونه‌ای الزام‌آور به نظم درآورد یا دست‌کم اصول کلی برای راهنمایی دولت‌ها در چاره‌جویی از این پدیده را ارائه کند. به‌رغم این انتظارات، بیشتر مباحث معطوف به کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای بود تا مسائل مرتبط با جابه‌جایی‌های انسانی. به دیگر سخن، سند نهایی کنفرانس پاریس که از جمله شامل موافقت‌نامه پاریس است، نتوانست موازنه‌ای بین تعهدات ناظر بر کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای و آن دسته از مقرراتی که وضعیت حقوقی

مشخصی برای مهاجران اقلیمی و ترتیبات حقوقی خاص برای حمایت از آنها شناسایی می‌کند، برقرار سازد. دلیل این ناکامی آن بود که از نظر برخی دولت‌ها وضع هر گونه هنجار در مورد مهاجران اقلیمی می‌بایست در چارچوب غیرحقوقی و براساس سازوکارهای مبتنی بر همکاری داوطلبانه میان دولت‌ها صورت می‌گرفت، نه از طریق ترتیبات الزام‌آور.

از سوی دیگر، ایجاد یک نهاد اختصاصی هماهنگ‌کننده در زمینه آوارگی‌های متأثر از تغییر اقلیم<sup>۱</sup> که ماهیت مستقل داشته باشد هم مورد مناقشه بود (Bodansky et al., 2017: 327). در وهله اول، اختلاف‌نظرها در مورد نقش و حیطة وظایف این نهاد بود، به‌ویژه اینکه آیا این سازوکار جدید مأموریتی در خصوص اقدامات جبرانی داشته باشد یا خیر. بدین‌دلیل عبارت «اقدامات جبرانی برای اشخاص آواره» از دایرة وظایف این نهاد حذف شد و تنها کارکرد آن ایجاد «ترتیبات لازم برای امداد فوری» و «ارائه کمک در مهاجرت سازماندهی‌شده و جابه‌جایی برنامه‌ریزی‌شده» در نظر گرفته شد (Draft Text on COP 21 agenda item 4 (b), 2017). حذف این عبارت در واقع به‌دلیل مواضع دولت‌هایی مانند ایالات متحده بود که با کاربرد عباراتی که در آن به جبران خسارت وارده به مهاجران اقلیمی اشاره شده باشد یا دربردارنده هر گونه شائبه مسئولیت بین‌المللی دولت‌های ثالث بود، مخالف بودند. با این حال، تفاوت دیدگاه‌ها فراتر از عبارت‌پردازی بود، چراکه اساساً در ایجاد یا عدم ایجاد یک نهاد ویژه برای رسیدگی به مسئله مهاجرت‌های متأثر از تغییر اقلیم نیز اختلاف بود (Millar & Wilson, 2017: 424). در نتیجه، پیشنهاد ایجاد یک نهاد ویژه برای مهاجران اقلیمی به متن نهایی موافقت‌نامه پاریس راه نیافت. در سند نهایی کنفرانس که ماهیتی غیرحقوقی دارد، توافق شد که یک «کارگروه» که از حیث ساختاری جایگاهی پایین‌تر از آن نهادی که مدنظر کشورهای در حال توسعه بود دارد، به‌عنوان رکن جایگزین ایجاد شود (Report of the Paris Conference, 2016: 8). ضمن آنکه تحولاتی که در توافق‌نامه کانکون و سند نهایی ورشو در خصوص جابه‌جایی‌های اقلیمی رخ داده بود، نتوانست به موافقت‌نامه پاریس راه یابد. در واقع، در نسخه نهایی موافقت‌نامه پاریس هر گونه اشاره صریحی به مهاجران اقلیمی از متن حذف شد و تنها به بازگو کردن تعهد عام دولت‌ها به رعایت حقوق بشر در هنگام هر گونه اقدام در زمینه تغییر اقلیم بسنده شد. چنین اشاره‌ای در مقدمه موافقت‌نامه پاریس اگرچه بی‌سابقه است، نه‌تنها در شناسایی یک وضعیت حقوقی برای مهاجران اقلیمی در یک سند حقوقی ناکام بود، بلکه در ایجاد پیوندی مستقیم بین پدیده جابه‌جایی‌ها اقلیمی و تعهد دولت‌ها به رعایت حقوق بشر آنها نیز موفق نبود (Carazo & Klein, 2017: 405). بی‌تردید چنین اشاره عامی در مقدمه نمی‌تواند آنچنان که باید گره‌گشای پیچیدگی‌های مسئله جابه‌جایی‌های اقلیمی به‌ویژه از حیث تأمین مالی و تحمیل تعهدات بر دولت‌هایی که بیشترین سهم را در وقوع تغییر اقلیم داشته‌اند، باشد. با این حال، اگرچه

موافقت‌نامه پاریس نتوانست انتظار کشورهای در حال توسعه را به‌طور کامل برآورد کند، ماده ۸ موافقت‌نامه به سازوکار زیان و خسارت که ارتباط تنگاتنگی با مقوله جابه‌جایی‌های اقلیمی دارد، ماهیتی حقوقی بخشید.

### سازوکار زیان و خسارت: سازش بین دیدگاه‌های گوناگون

مفهوم زیان و خسارت در نظام بین‌الملل تغییر اقلیم با آنچه در حقوق بین‌الملل عام و به‌ویژه حقوق مسئولیت بین‌المللی متداول است، یکسان نیست (Kugler & Sariago, 2016: 105-107). بر مبنای این مفهوم، دولت‌هایی که در کاهش گازهای گلخانه‌ای کوتاهی می‌کنند، ممکن است در قبال کشورهایی که در نتیجه پیامدهای تغییر اقلیم آسیب دیده‌اند، موظف به تأمین مالی، ظرفیت‌سازی، انتقال فناوری و اقدامات مشابه شوند. این مفهوم به معنای پرداخت غرامت و مسئولیت بین‌المللی به مفهوم حقوقی آن نیست (Decision 2/CP.19, 2014: 7-8). دبیرخانه کنوانسیون تغییر اقلیم مفهوم زیان و خسارت را به‌عنوان «هزینه‌های جانبی که نمی‌توان از طریق سازگاری و کاهش از بروز آن جلوگیری کرد»، توصیف می‌کند. به‌عبارت دیگر، زیان و خسارت در جایی وجود دارد که آثار تغییر اقلیم از ظرفیت سازگاری یک کشور، جامعه یا زیست‌بوم خاص فراتر می‌رود (UNFCCC Secretariat, 2013: 8-9). از این رو، به لحاظ مفهومی زیان و خسارت در صورتی ایجاد می‌شود که آثار مخرب تغییر اقلیم از طریق کاهش گازهای گلخانه‌ای قابل پیشگیری نباشد یا از راه اتخاذ اقدامات سازگاری قابل مدیریت نباشد و در عین حال نیاز است که در خصوص آن اقدامات جبرانی صورت گیرد. چنانچه آثار منفی تغییر اقلیم قابل پیشگیری باشد، مفهوم زیان و خسارت در چارچوب نظام ایجادشده در سازوکار ورشو کاربرد نخواهد داشت. بنابراین، خاستگاه موضوع زیان و خسارت را می‌توان در این دیدگاه جست‌وجو کرد که برخی از آثار تغییر اقلیم نه از طریق کاهش قابل حل بودند و نه سازگاری و در نتیجه، راهکارهای لازم باید در ترتیباتی دیگر جست‌وجو می‌شد (Simonelli, 2015: 214-215).

ایده زیان و خسارت ابتدا در سال ۱۹۹۱ توسط گروه دولت‌های جزیره‌ای کوچک در کنفرانس تغییر اقلیم ریو در قالب یک سازوکار بیمه بین‌المللی ارائه شد تا راه‌حلی برای جبران سریع خسارات اقلیمی باشد (Simonelli, 2016: 122). چنین پیشنهادی در مقایسه با سازوکار ورشو، رسالتی محدود داشت، چراکه صرفاً ناظر بر ایجاد یک صندوق بیمه برای جبران خسارت دولت‌های جزیره‌ای کوچک و کم‌ارتفاع و ساحلی در حال توسعه بود و شامل خسارت وارده به دیگر کشورهای آسیب‌پذیر که در زمره گروه دولت‌های یادشده نبودند، نمی‌شد (Millar, et al., 2013: 444 and Okereke et al., 2014: 3). حال آنکه مأموریت سازوکار ورشو از امور بیمه فراتر می‌رود و شامل برخی موضوعات دیگر مانند انتقال فناوری نیز می‌شود.



از حیث تاریخی، بحث و تبادل نظر در خصوص زیان و خسارت همواره از موضوعات مناقشه‌برانگیز بین گروه دولت‌های جزیره‌ای کوچک و کشورهای آسیب‌پذیر و برخی کشورهای صنعتی بوده است. مبنای استدلال گروه نخست در لزوم ایجاد سازوکاری برای زیان و خسارت آن بوده است که کشورهای پیشرفته صنعتی بیشترین سهم و مسئولیت را در تولید گازهای گلخانه‌ای و گرمایش زمین داشته‌اند (Ringius et al., 1996: 8-9). به دیگر بیان، کشورهای توسعه‌یافته می‌بایست با توجه به نقش تاریخی‌شان در ایجاد آلاینده‌های جوی سهم اصلی را در مقابله با تغییر اقلیم، پیامدهای ناگوار آن و تحمل هزینه‌های مالی آن داشته باشند (Mayer, 2016: 226). در این دیدگاه، راهبرد سازوکاری که رسالت پاسخگویی به پیامدهای تغییر اقلیم را اصولاً بر دوش دولت آسیب‌دیده قرار می‌دهد، توانایی پرداختن به مسئله زیان و خسارت را ندارد، چراکه در رهیافت یادشده تعهدی حقوقی برای دیگر دولت‌ها در جهت کمک به دولت آسیب‌دیده پیش‌بینی نشده است. از این رو، موضوع زیان و خسارت را می‌بایست به صورت مجزا و در چارچوب ترتیباتی اختصاصی به نظم درآورد.

در مقابل استدلال کشورهای توسعه‌یافته بر این اساس بوده است که ایجاد چنین سازوکاری به‌طور بالقوه پیامدهای مالی برای آنها دربردارد، حال آنکه آنها تعهدی در زمینه خسارات وارده به کشورهای آسیب‌دیده ندارند. همچنین، استناد کشورهای آسیب‌دیده به مسئولیت اخلاقی و تاریخی کشورهای توسعه‌یافته در قبال گرمایش زمین را نمی‌توان استدلالی حقوقی مبنی بر ایجاد تعهد برای کشورهای پیشرفته صنعتی دانست، چراکه هنجارهای اخلاقی به‌خودی‌خود موجب ایجاد تعهدات حقوقی نمی‌شوند (Vogler, 2016: 105). ضمن آنکه نرمش آنها در قبال ایجاد چنین سازوکاری درهای مذاکره را به روی مسئولیت بین‌المللی، مقوله‌ای که کشورهای توسعه‌یافته مایل به ورود به آن نبودند، می‌گشاید (Mace and Verheyen, 2016: 203 & 239). در واقع، مخالفت آنها با هر سازوکاری است که منتهی به پرداخت غرامت و تعهد مالی در قبال خسارت وارده ناشی از تغییر اقلیم به مفهوم حقوقی آن شود (Mayer, 2018: 191-192; Bodansky, 2017: 137). در نتیجه، برخی کشورهای توسعه‌یافته در مخالفت با پیشنهاد یادشده ادعا کردند که ضرورتی برای ایجاد ترتیبات جدید در خصوص مسائل مربوط به زیان و خسارت از جمله مهاجرت وجود ندارد و این موضوعات را می‌توان در چارچوب سازوکارهای موجود مانند برنامه‌های سازوکاری ملی بررسی کرد (Millar & Wilson, 2017: 424).

به‌رغم مخالفت‌ها، سرانجام در نقشه راه بالی توافق شد مسئله چگونگی انجام «حمایت» فنی یا مالی از کشورهای آسیب‌پذیر در چارچوب کنوانسیون تغییر اقلیم بررسی شود، هرچند در آن به مهاجران اقلیمی اشاره‌ای نشد. همچنین در سند یادشده از هر گونه اشاره به عباراتی مانند «گرامت» یا «جبران خسارت» که شائبه ایجاد مسئولیت داشت، اجتناب شد (Bali Action Plan, 2008: para. 1(c)(iii)). گذشته از این، دیدگاه واحدی در خصوص جایگاه

مهاجرت اقلیمی در چارچوب زیان و خسارت وجود نداشت و در نتیجه، در توافقنامه کانکون که برای اولین بار مسئله مهاجرت اقلیمی را شناسایی می‌کرد نیز خلأ برقراری پیوند بین این دو موضوع جبران نشد (204: 2016, Mayer, para. 14 (f), Decision 1/CP.16, 2011). در واقع، به‌رغم تلاش کشورهای در حال توسعه در برقراری پیوند بین جابه‌جایی‌های اقلیمی و سازوکار زیان و خسارت در توافقنامه کانکون، آنها تنها موفق شدند که صرفاً «تأکید» توافقنامه کانکون بر ارتباط میان مهاجرت و برنامه‌های سازگاری را به‌دست آورند، اما توافقنامه هیچ ارتباطی میان مهاجرت و زیان و خسارت را در نظر نگرفت. به دیگر بیان، رویکردی که در توافقنامه کانکون دنبال شد، بیشتر دیدگاه کشورهای توسعه‌یافته مبنی بر حل مسئله مهاجران اقلیمی در چارچوب سازگاری را تقویت می‌کرد، حال آنکه کشورهای در حال توسعه خواهان پرداختن به این موضوع در سازوکاری مجزا و مستقل از برنامه‌های سازگاری بودند.

به‌نحو مشابهی، سند نهایی کنفرانس ورشو که سازوکار بین‌المللی زیان و خسارت را ایجاد کرد نیز در برقراری پیوند بین این دو موضوع ناتوان ماند (Decision 2/CP.19, 2014). اما چنین کاستی‌ای به معنای عدم شمول مفاد ترتیبات یادشده در مورد جابه‌جایی‌های اقلیمی نیست، چراکه قلمرو اجرای این سازوکار گسترده است و هم دربردارنده آسیب وارده به محیط زیست و هم شامل خسارات وارده به افراد و جوامع انسانی است. سازوکار ورشو هم‌اکنون به‌عنوان اهرم اصلی نظام ایجادشده توسط کنوانسیون تغییر اقلیم در فراهم آوردن مبنایی برای تأمین مالی و کمک‌های فنی در هنگامی که اقدامات سازگاری یا برنامه‌های کاهش گازهای گلخانه‌ای در چاره‌جویی از آسیب‌های اقلیمی بسنده نیستند، عمل می‌کند. با این حال، برای آنکه مقررات مربوط به زیان و خسارت آثار «فراسازگاری» تغییر اقلیم را منعکس کند، سازوکار ورشو به‌عنوان یک سازوکار مستقل شکل نگرفت، بلکه در ذیل چارچوب سازگاری کانکون قرار گرفت (Burkett, 2016: 118).

سازوکار ورشو به‌مثابه چارچوبی در حال تکمیل طراحی شده است؛ به‌گونه‌ای که با گذر زمان ابعاد، محتوا و مأموریت‌های آن روشن‌تر خواهد شد. در این میان کمیته اجرایی سازوکار ورشو نقش مهمی را در جهت‌گیری و روشن کردن ابعاد مأموریت آن به‌عهده خواهد داشت (Maguire, 2016: 127). از مهم‌ترین اقدامات کمیته اجرایی در برنامه کاری دوساله اول، پر کردن خلأ رابطه بین سازوکار زیان و خسارت و مسئله مهاجران اقلیمی بوده است. بدین سبب، کمیته با دیدگاهی گسترده «مهاجرت»، «آوارگی» و «جابه‌جایی» را در دستور کار خود گنجانده است، بدون آنکه تمایزی میان هیچ‌یک از این واژگان از حیث دریافت حمایت‌های بالقوه قائل شود (Report of the Executive Committee of the Warsaw International Mechanism for Loss and Damage Associated with Climate Change Impacts, 2015: 11). با توجه به اینکه دولت‌ها در خصوص کاربرد واژگان در مورد مهاجران اقلیمی دیدگاه واحدی ندارند، بررسی جامع این

مسئله توسط کمیته اجرایی را می‌توان به‌عنوان تحولی در نظام تغییر اقلیم شمرد که راه را برای تصمیم‌گیری دولت‌ها در کنفرانس‌های آینده تسهیل خواهد کرد.

ماهیت سازوکار ورشو در زمره حقوق نرم قرار می‌گیرد؛ به این معنا که دربردارنده تعهدات الزام‌آور مالی یا غیرمالی برای کشورهای پیشرفته صنعتی برای مشارکت و همکاری با دولت‌های آسیب‌دیده نیست. به همین دلیل است که سند ورشو به هیچ‌یک از واژگانی که ممکن است از نظر حقوقی شبهه ایجاد تعهد داشته باشند، اشاره نمی‌کند. ضمن آنکه چگونگی کارکرد و محتوای سازوکار زیان و خسارت به‌طور کامل روشن نیست و عملکرد آن شکلی ملموس به خود نگرفته است (Biermann & Boas, 2017: 410). در واقع، به‌طور دقیق مشخص نیست که این نهاد چگونه با ترتیبات مالی موجود مانند صندوق اقلیم سبز<sup>۱</sup> که در چارچوب ایجادشده توسط کنوانسیون تغییر اقلیم برای کمک به برنامه‌های کاهش و سازگاری کشورهای توسعه‌یافته تأسیس شد، تعامل خواهد کرد و اینکه چه نوع و چه میزان از زیان و خسارت‌ها را پوشش خواهد داد. مهم‌تر آنکه چه نهادها یا دولت‌هایی عهده‌دار تأمین مالی یا دیگر کمک‌های مربوطه هستند (Rajamani, 2018: 57-58; Falzon & Batur, 2018: 408; Chaturvedi & Doyle, 2016: 67).

از سوی دیگر، ایجاد سازوکار زیان و خسارت سبب پایان اختلاف‌نظرها میان کشورهای در حال توسعه و توسعه‌یافته در خصوص محتوا و چگونگی کارکرد آن نشد، به‌گونه‌ای که گنجاندن اصل این موضوع در متن نهایی موافقت‌نامه پاریس نیز مورد مناقشه بود (Rajamani, 2018: 57-). Doelle, 2017: 380; 58). سرانجام پس از مصالحه و عقب‌نشینی هر گروه از بخشی از دیدگاه‌های خود سازوکار ورشو به موافقت‌نامه پاریس راه یافت؛ اگرچه همان‌گونه که بیان شد نمی‌توان به صرف گنجانده شدن این سازوکار در موافقت‌نامه برای آن ماهیتی الزامی قائل شد. ماده ۸ موافقت‌نامه پاریس، مقررۀ کلیدی در خصوص موضوع بحث است. ماده یادشده به‌عنوان نخستین مقررۀ مندرج در یک عهدنامه بین‌المللی، با به‌کار بردن عباراتی عام‌الشمول «از میان برداشتن، به حداقل رساندن و پرداختن به زیان و خسارت ناشی از آثار مخرب تغییر اقلیم» را به رسمیت شناخته است. با این حال، در این ماده اشاره‌ای به جابه‌جایی‌های متأثر از تغییر اقلیم نشده و در نتیجه، پیوندی را نیز میان سازوکار زیان و خسارت و جابه‌جایی‌های اقلیمی برقرار نساخته است. با وجود این، ماده یادشده راه را برای تحولات بعدی باز گذاشته و هر گونه تصمیم‌گیری در خصوص محتوا و وظایف این سازوکار را به نشست‌های آینده اعضا موکول کرده است. به تعبیر برخی نویسندگان، اهمیت ماده ۸ نه از نظر محتوا و ماهیت آن، بلکه از حیث نمادین است و می‌بایست آن را دستاوردی در نظام تغییر اقلیم شمرد، چراکه سرانجام مسئله زیان و خسارت به‌رغم کاستی‌های فراوان در قالب یک سند حقوقی گنجانده شد. دیگر آنکه

1. Green Climate Fund

همان‌گونه که کشورهای در حال توسعه در نظر داشتند، ماده ۸ به‌عنوان یک مقررۀ مستقل و مجزای از سازگاری در موافقت‌نامه ذکر شد (Bodansky et al., 2017: 339).

ماده ۸ را می‌توان به یک مصالحه و سازش بین دیدگاه‌های مختلف توصیف کرد (Siegle, 2017: 232). بدین‌معنا که پیش‌بینی زیان و خسارت در موافقت‌نامه پاریس نقش این سازوکار را به‌عنوان بخشی از چارچوب‌های ساختاری که پس از پایان اعتبار پروتکل کیوتو در سال ۲۰۲۰ همچنان دوام خواهند داشت، تضمین می‌کند، اما این تحول به بهای اتخاذ یک رویکرد «نرم» به‌دست آمده است (Peel, 2017: 192). به دیگر سخن، مصالحه از این نظر است که ماده ۸ از یک سو تصریح می‌کند که تعهدات اعضا ماهیت مبتنی بر همکاری خواهد داشت. از سوی دیگر، عبارت‌پردازی ماده به هیچ‌عنوان پیشنهادهایی را که خواستار ایجاد پیوند میان تعهدات مالی کشورهای توسعه‌یافته با مسئولیت حقوقی آنها در قبال تغییر اقلیم از جمله جابه‌جایی‌های اقلیمی بود، منعکس نمی‌کند. ضمن آنکه در این مصالحه برخی پیشرفت‌ها که در توافقنامه کانکون به‌دست آمده بود نیز کنار گذاشته شد. همان‌گونه که بیان شد، در توافقنامه کانکون جابه‌جایی به‌عنوان یکی از آثار خاص تغییر اقلیم شناخته شده بود، اما در کنفرانس پاریس کشورهای توسعه‌یافته به‌منظور اجتناب از هر گونه پذیرش تعهد بین‌المللی حاضر به شناسایی چنین موردی در یک سند الزام‌آور نشدند.

برای رفع نگرانی برخی دولت‌ها در خصوص چگونگی تفسیر مفاد ماده ۸ موافقت‌نامه، در بند ۵۰ سند پایانی کنفرانس پاریس مقرر شد که مفاد ماده ۸ را نمی‌توان به‌گونه‌ای تفسیر کرد که به‌عنوان مبنایی برای تعهدی دولت‌ها در زمینه گرامت و مسئولیت بین‌المللی قرار گیرد (Doelle, 2017: 380 & Decision 1/CP.21). به دیگر بیان، بند ۵۰ سند پایانی موضع موافقت‌نامه را نسبت به مسئله گرامت و مسئولیت روشن می‌کند، بدین‌گونه که سکوت موافقت‌نامه را نمی‌توان دلیلی بر نفی یا اثبات پذیرش گرامت و مسئولیت بین‌المللی از سوی دولت‌ها تفسیر کرد. در نتیجه، ماده ۸ نه به مفهوم وجود تعهدی برای کشورهای پیشرفته صنعتی برای پرداخت گرامت و مسئولیت حقوقی است و نه آنکه کشورهای توسعه‌یافته در این ماده از هر گونه ادعای مسئولیت مبنی بر حقوق بین‌الملل عام صرف‌نظر کرده‌اند (Mayer, 2018: 191).

### ایده مسئولیت بین‌المللی در قبال جابه‌جایی‌های انسانی: محدودیت‌های پیش رو

دیدگاه کشورهای در حال توسعه بر رهیافت مسئولیت بین‌المللی کشورهای توسعه‌یافته در قبال پدیده تغییر اقلیم و آسیب وارده به جابه‌جاشوندگان اقلیمی استوار است. این موضوع از چالش‌برانگیزترین مسائل نظام بین‌المللی تغییر اقلیم بوده است. همان‌گونه که بیان شد، رویکرد مسئولیت بین‌المللی اگرچه با رویکرد زیان و خسارت ارتباط نزدیکی دارد، با آن یکی نیست. در واقع، در رویکرد مسئولیت بین‌المللی، کشورهای در حال توسعه خواهان اجرای قواعد و اصول

مسئولیت بین‌المللی در قبال تغییر اقلیم و پیامدهای آن به‌ویژه جابه‌جایی‌های اقلیمی‌اند که شامل پرداخت غرامت کامل است. ماهیت پیچیده پدیده تغییر اقلیم، گوناگونی بازیگران دخیل، محتوای تعهدات معاهده‌ای، چگونگی اجرای اصول کلی حقوق مسئولیت بین‌المللی و از همه مهم‌تر فقدان اراده سیاسی از سوی برخی کشورها سبب ناکامی اعضای کنوانسیون تغییر اقلیم در رسیدن به هر گونه توافق در خصوص آسیب‌های اقلیمی به‌طور عام و خسارات وارده به جابه‌جاشوندگان اقلیمی به‌طور خاص شده است.

الف) ماهیت تعهدات معاهده‌ای دولت‌ها در نظام بین‌المللی تغییر اقلیم - به‌طور کلی، قواعد ثانویه در خصوص مسئولیت دولت در صورتی قابل اعمال است که رفتار یک دولت ناقض یک تعهد اولیه باشد (ILC Draft Articles on Responsibility of States, 2001, Arts. 1-3 & 12-). در حال حاضر حقوق معاهده‌ای مهم‌ترین منبع تعهدات در حقوق بین‌الملل تغییر اقلیم است که قواعد تعریف‌شده و تعهدات اجرایی بیشتری در مقایسه با حقوق عرفی دارد.

پرسش آن است که آیا معاهدات در خصوص تغییر اقلیم تعهدات «مشخص و الزام‌آوری» را برای دولت‌ها پیش‌بینی کرده است تا بتوان آنها را مبنایی برای طرح دعوا طبق حقوق مسئولیت دولت‌ها دانست. برخی معتقدند کنوانسیون تغییر اقلیم یک موافقت‌نامه چارچوب است که صرفاً چشم‌اندازی از اهداف و منافع مشترک ارائه می‌دهد که در آن دولت‌های عضو از صلاحدید گسترده‌ای برای تعریف حقوق و تکالیف خود برخوردارند. از این‌رو، به‌راحتی نمی‌توان تعهدی معین را برای دولت‌ها بر مبنای تعهدات عام پیش‌بینی‌شده در کنوانسیون چارچوب احراز کرد (Dannemaier, 2012: 531; Ayalew & Yacob Mulugetta, 2012: 63). در واقع، طبق این دیدگاه به صرف آمدن مقرره‌ای در یک معاهده بین‌المللی مانند کنوانسیون تغییر اقلیم نمی‌توان ماهیت حقوقی و الزام‌آور برای آن قائل شد، بلکه معاهدات نیز ممکن است در کنار قواعد الزام‌آور حقوقی، دربردارنده مقرراتی غیرالزامی باشند (Bodansky, 2015: 158). روشن است در صورتی که قائل باشیم کنوانسیون تغییر اقلیم تعهدی را بر دولت‌های عضو در زمینه کاهش گازهای گلخانه‌ای تحمیل نمی‌کند، نمی‌توان از آن به‌عنوان مبنای مسئولیت دولت‌هایی که ادعا می‌شود برخلاف مفاد آن عمل کرده‌اند، نام برد.

در مقابل، دسته‌ای عقیده دارند هدف نهایی کنوانسیون جلوگیری از گرمایش زمین و پیامدهای تغییر اقلیم است و ماده ۲ که آن هدف غایی را بیان می‌کند، ماهیتی الزامی دارد (Lefebvre, 2012, 330; Werksman, 2014: 62; Hall, 2015: 125). در این تفسیر که دیدگاه کشورهای آسیب‌پذیر را تقویت می‌کند، تعهدات الزام‌آور مندرج در کنوانسیون تعهد به وسیله (تعهد به اتخاذ اقدامات مقتضی) هستند (Stoutenburg, 2015: 55; Montini, 2009: 7) و دولت‌ها مکلف‌اند که در راستای نیل به اهداف مندرج در ماده ۲ کلیه اقدامات لازم را که در توان دارند، انجام دهند.

با این حال، به‌رغم اختلاف‌نظر در خصوص ماهیت تعهدات مندرج در کنوانسیون، نویسندگان در مورد الزام‌آور بودن تعهد به کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای در پروتکل کیوتو کمتر تردید دارند. برخلاف مفاد عام کنوانسیون، دامنه تعهدات مندرج پروتکل کیوتو و همچنین کشورهای دارای تعهد به‌طور روشن تصریح شده‌اند. در نتیجه، دولتی که به تعهدات مربوط به کاهش گازهای گلخانه‌ای عمل نکند، مسئولیت بین‌المللی دارد (Debbarma & Kaushik, 2018: 282; Oberthür and Ott, 2013: 123). چالش اساسی آن است که منتشرکنندگان بزرگ گازهای گلخانه‌ای که پروتکل کیوتو یا اصلاحیه سال ۲۰۱۲ پروتکل (اصلاحیه دوحه) را تصویب نکرده‌اند، مانند ایالات متحد را نمی‌توان به‌سبب عدم پایبندی به اهداف کاهش در پروتکل کیوتو مسئول دانست.

در نهایت، موافقت‌نامه پاریس دولت‌ها را اعم از توسعه‌یافته و در حال توسعه ملزم می‌کند که اهداف معین مشارکت ملی خود را تهیه و محقق کنند (بند ۲ ماده ۴). پرسش آن است که آیا تعهدات مندرج در موافقت‌نامه پاریس نسبت به «میزان کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای» الزام‌آورند؟ پاسخ به نظر منفی می‌رسد، چراکه رهیافت موافقت‌نامه پاریس برای کاهش گازهای گلخانه‌ای مبتنی بر همکاری داوطلبانه و همیاری دولت‌هاست (Foyer et al., 2017: 10). با توجه به سازوکار پیش‌بینی‌شده در موافقت‌نامه که ماهیتی داوطلبانه دارد، در ماهیت غیرالزامی مفاد آن راجع به کاهش کمتر تردید است. به تعبیر دیگر، موافقت‌نامه را می‌توان یک نظام مبتنی بر همکاری و هماهنگی توصیف کرد و نه سازوکار الزامی برای احراز حقوق و تکالیف دولت‌ها. بدین‌سبب، دشوار است که بتوان مفاد برخی مواد موافقت‌نامه پاریس را به‌عنوان مبنایی برای مسئولیت بین‌المللی کشورهای در حال توسعه در قبال کشورهای متأثر از تغییر اقلیم در نظر گرفت. ضمن آنکه همان‌گونه که بیان شد، در بند ۵۰ سند نهایی کنفرانس پاریس به‌صراحت مقرر شده است که ماده ۸ موافقت‌نامه را نمی‌توان به‌عنوان مبنایی برای مسئولیت بین‌المللی یا هر گونه ادعا در زمینه جبران خسارت ناشی از آثار تغییر اقلیم تفسیر کرد. در نتیجه، می‌توان گفت کشورهای در حال توسعه برای بهره‌گیری از رویکرد مسئولیت بین‌المللی در چارچوب نظام تغییر اقلیم با چالش‌های بنیادین روبه‌رو هستند.

با این حال، ممکن است مفاد بند ۴ ماده ۱۶ موافقت‌نامه پاریس که صلاحیت‌های عام کنفرانس اعضا را برمی‌شمارد، چنین تفسیر شود که کنفرانس اعضا هنگام بررسی منظم اجرای موافقت‌نامه، صلاحیت وضع برخی تعهدات بر دولت‌ها را خواهد داشت. چنین برداشتی از ماده یادشده با ترتیبات مقرر در موافقت‌نامه که مبتنی بر همکاری دولت‌هاست، همخوان نیست. به دیگر بیان، اگرچه عبارت‌پردازی ماده به‌صورت عام و کلی است، با توجه به نحوه همکاری دولت‌ها در کاهش گازهای گلخانه‌ای و همچنین مواضع گوناگون و گاه متضاد آنها در خصوص چگونگی مبارزه با تغییر اقلیم و پیامدهای آن، پذیرفتن تفسیری موسع از صلاحیت‌های

کنفرانس اعضا به‌گونه‌ای که الزام و تعهد جایگزین همکاری و مشارکت داوطلبانه شود، دشوار است. گذشته از این، ماده ۱۵ موافقت‌نامه نیز صلاحیت وضع تعهد بر دولت‌ها را برای کمیته بررسی‌کننده گزارش‌های دوره‌ای دولت‌ها راجع به اجرای اهداف معین مشارکت ملی پیش‌بینی نمی‌کند و کارکردی که برای آن در نظر گرفته شده است، ماهیتی تسهیل‌کننده دارد.

ب) اعمال اصول کلی مسئولیت بین‌المللی: از سوی دیگر، اعمال اصول مسئولیت بین‌المللی دولت در خصوص خسارت‌های ناشی از تغییر اقلیم به‌ویژه مسئله جابه‌جایی‌های اقلیمی نیز با چالش‌های متعددی همراه است. ریشه چنین مشکلاتی را باید در پیچیده بودن پدیده تغییر اقلیم دانست که مبتنی بر زنجیره گسترده‌ای از عوامل است. بخشی از این عوامل مربوط به تغییرات طبیعی اقلیم و بخشی از آنها مربوط به فعالیت‌های انسانی است. در نتیجه، تعیین سهم واقعی هر یک از این عوامل در پیدایش تغییر اقلیم با دشواری فراوانی روبه‌روست. در این میان عاملان انتشار گازهای گلخانه‌ای گوناگون بوده و در سطح جهانی پراکنده‌اند؛ امری که تشخیص عوامل دخیل در پیدایش آسیب وارده به آن فرد مهاجر اقلیمی معین را بسیار دشوار، اگر نگوییم غیرممکن، می‌سازد. از سویی دیگر، تغییر اقلیم پدیده بلندمدتی است. دی‌اکسید کربن مدت زمانی طولانی در جو زمین باقی می‌ماند. بر این اساس، آثار مخرب تغییر اقلیم که امروزه با آن مواجهیم، نه صرفاً به‌واسطه انتشار گازهای گلخانه‌ای در سال‌های اخیر که در نتیجه تراکم این گازها در طول قرن‌ها و سالیان متمادی است (Philander, 2008: 95; Spitzer & Burtcher, 2017: 138). همین مسئله سبب می‌شود که به‌راحتی نتوان از مسئولیت در قابل آسیب وارده به ساکنان یک نقطه جغرافیایی در زمان و مکان مشخصی سخن گفت. همه این واقعیت‌ها محدودیت‌های جدی در مسیر اعمال اصول کلی مسئولیت ایجاد می‌کند.

از طرف دیگر، به‌عنوان یک اصل کلی، رفتار قابل انتساب به یک دولت طبق حقوق بین‌الملل به‌طور معمول اقدامات بازیگران خصوصی را استثنا می‌کند، جز آن دسته از اشخاصی که «تحت هدایت یا کنترل آن دولت در انجام آن رفتار» عمل می‌کنند (ILC Draft Articles of States, 2001, Art. 8 on Responsibility). ماده ۸ طرح مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها رفتاری را به دولت منتسب می‌کند که براساس کنترل یا هدایت آن دولت صورت گرفته باشد. در نتیجه، این رابطه بر مبنای یک پیوند حقوقی مانند تابعیت نیست، بلکه بر مبنای یک پیوند واقعی (انجام عملی براساس هدایت یا کنترل دولت) به تصویر کشیده شده است (Kolb, 2017: 81). چنین عناصری در ماده ۸ برای استناد به مسئولیت دولت در مسئله تغییر اقلیم خالی از ایراد نیست، چراکه در بسیاری از کشورها به‌ویژه کشورهای پیشرفته صنعتی مالکیت دولتی یا کنترل دولت بر شرکت‌ها بسیار اندک است. در این دسته از اقتصادها، افراد و شرکت‌های غیردولتی نه به‌عنوان ارگان دولت محسوب می‌شوند و نه تحت هدایت و کنترل آن فعالیت می‌کنند. در نتیجه، در نگاه اول می‌توان گفت که انتشار گازهای گلخانه‌ای توسط افراد و

شرکت‌های خصوصی شرایط و عناصر پیش‌بینی‌شده در ماده ۸ را ایجاد نمی‌کند (Stoutenburg, 2015: 362-363).

برای رفع این ایراد، عده‌ای بر این باورند که اگرچه انتساب به صورت مستقیم وجود ندارد، می‌توان پیوند غیرمستقیم بین دولت و شرکت‌های خصوصی را اثبات کرد، چراکه دولت‌ها از نظام‌های صدور مجوز برای قاعده‌مند کردن انتشار آلوده‌سازهای محیط زیست استفاده می‌کنند و از این طریق فعالیت‌های آلاینده اشخاص خصوصی را تحت کنترل قرار می‌دهند (Tol & Verheyen, 2004: 1111-1112). به دیگر سخن، اگرچه انتشار گازهای گلخانه‌ای به طور مستقیم در هدایت و کنترل دولت نیست، دولت مربوطه از طریق سیاستگذاری و قانونگذاری بر آنها به صورت غیرمستقیم کنترل داشته و در هدایت آنها نقش دارد. براساس این دیدگاه، مسئله انتساب را می‌توان به این ترتیب تبیین کرد که رفتاری که به نقض یک تعهد بین‌المللی منجر می‌شود، نه اقدام یک بازیگر خصوصی برای انتشار گازهای گلخانه‌ای، بلکه قصور یک دولت در اجرای اقدامات کافی برای کاهش انتشار از سوی آلوده‌کنندگان خصوصی است. با وجود این، این دیدگاه خالی از اشکال نیست. در واقع، در تفسیر ماده ۸ پیش‌نویس مواد مسئولیت بین‌المللی دولت، کمیسیون حقوق بین‌الملل تأکید می‌کند که درجه کنترل لازم که باید از جانب دولت مربوطه اعمال شود تا رفتار یک موجودیت خصوصی قابل انتساب به آن دولت باشد، باید به نحوی باشد که بتوان گفت آن اقدام خاص یا رفتاری که از آن شکایت شده، تحت دستور یا کنترل آن دولت انجام گرفته است. این معیار را به سختی می‌توان در شرایطی که تنها پیوند یک رفتار با دولت مربوطه صدور مجوز انتشار از سوی دولت است، احراز کرد. به عبارت دیگر، دیدگاه یادشده مشکل انتساب را براساس ماده ۸ حل نمی‌کند، بلکه یک دولت را به سبب کوتاهی در وضع مقررات داخلی در مورد کاهش گازهای گلخانه‌ای و اجرای آنها در سطح ملی مسئول می‌شناسد. در این دیدگاه مسئولیت دولت نه از باب هدایت یا کنترل بر اعمال اشخاص خصوصی، که از باب کوتاهی آن در وضع قوانین است.

به علاوه، طبق تفسیر کمیسیون حقوق بین‌الملل، احراز زیان مربوط که در نتیجه اقدام متخلفانه بین‌المللی ایجاد شده، عنصر لاینفک تعهد دولت مسئول برای پرداخت غرامت در مقابل زیان وارده است (ILC Draft Articles on Responsibility of States, 2001, Art. 31, paras. 10, 92-93). با وجود این، هنگامی که دولت‌های متعدد و سایر موجودیت‌ها در آسیب‌های ناشی از تغییر اقلیم نقش دارند، اگر نگوییم غیرممکن، اما باید بگوییم بسیار دشوار است که مشخص شود کدام یک از اقدامات خاص صورت گرفته از سوی هر یک از آن دولت‌ها یا موجودیت‌های خصوصی علت بی‌واسطه آن آسیب بوده است. گذشته از این، هم‌اکنون بسیاری از کشورهای در حال توسعه به ویژه کشورهای دارای منابع نفتی به طور گسترده‌ای در گرمایش جهانی سهم شده‌اند و این موضوع بر چالش‌های انتساب می‌افزاید. این امر از آن جهت پیچیده



می‌شود که نه تنها علل آسیب، بلکه انتساب و میزان مشارکت هر کشور در تغییر اقلیم و آثار آن را نمی‌توان تفکیک کرد (Faure & Nollkaemper, 2007: 171-172).

چگونگی ارزیابی و تعیین میزان خسارت وارده به جابه‌جاشوندگان اقلیمی نیز با دشواری‌های فراوان همراه است (Peeters, 2011: 124-125). برای مثال، ضابطه‌ای برای ارزیابی خسارت در مورد انواع گوناگون جابه‌جایی‌های اقلیمی مانند داوطلبانه و اجباری بودن مهاجرت یا دائمی بودن یا موقت بودن مهاجرت وجود ندارد. در واقع، ویژگی‌ها و خصوصیات هر نوع مهاجرت بی‌تردید در مسئله ارزیابی خسارت دخیل خواهد بود، حال آنکه نه در حقوق بین‌الملل موضوعه و نه در رویه قضایی معیاری در این خصوص وجود ندارد. گذشته از این، مشخص نبودن میزان سهم دخالت عامل انسانی در بروز تغییر اقلیم را نیز باید به پیچیدگی‌های مسئله ارزیابی خسارت افزود.

در پایان این نکته را باید افزود که در برخی از کشورها به شواهد و داده‌های علمی در خصوص تغییر اقلیم به دیده تردید نگاه می‌شود. این تردید به‌ویژه پس از روی کار آمدن دولت جدید در آمریکا (دولت دونالد ترامپ) که دخالت عامل انسانی در دگرگونی‌های اقلیمی را انکار می‌کند، پررنگ‌تر شده است. در نتیجه این موانع مقوله مسئولیت در چارچوب تغییر اقلیم دست‌کم در آینده نزدیک مسیر روشنی پیش روی ندارد.

## نتیجه‌گیری

چگونگی چاره‌اندیشی از جابه‌جایی‌های اقلیمی در چارچوب کنوانسیون تغییر اقلیم بیش از پیش بر شکاف بین دیدگاه‌های کشورهای در حال توسعه و کشورهای پیشرفته صنعتی افزوده است. دسته نخست همواره از لزوم تدوین اسناد بین‌المللی الزام‌آور و جبران خسارت اشخاص آسیب‌دیده حمایت کرده‌اند. در مقابل، کشورهای پیشرفته صنعتی ضمن مخالفت با هر گونه وضع ترتیبات حقوقی خاص، سازوکارهای موجود به‌ویژه برنامه‌های سازگاری ملی را که اصولاً ابتکار عمل را بر عهده دولت‌های ملی قرار می‌دهند، کافی دانسته‌اند و کمتر به اتخاذ راهبردهایی با ماهیت حقوق سخت که به‌طور جامع و کارآمد راهگشای پیامدهای تغییر اقلیم باشد، تمایل نشان داده‌اند. با توجه به این اختلاف نظر ریشه‌ای، هم‌اکنون نمی‌توان از یک رویکرد غالب در موضوع مهاجرت‌های اقلیمی در چارچوب کنوانسیون تغییر اقلیم سخن گفت. با وجود این، نباید به دلیل چالش‌های موجود تحولات مثبتی را که در نظام تغییر اقلیم در این باره رخ داده است، نادیده گرفت و از موفقیت نسبی کشورهای توسعه‌یافته سخن نگفت. شناسایی رسمی جابه‌جایی‌های اقلیمی در توافقنامه کانکون و ایجاد سازوکار بین‌المللی زیان و خسارت در کنفرانس ورشو و سپس گنجاندن آن در موافقت‌نامه پاریس را باید از مهم‌ترین تحولات شمرد. اگرچه مقوله جابه‌جایی‌های اقلیمی از طریق اسناد حقوقی نرم به نظام بین‌المللی تغییر اقلیم

وارد شده، چنین تحولی سبب شده است مسئله جابه‌جایی‌های اقلیمی نه به‌عنوان بحث حاشیه‌ای، بلکه به‌عنوان یکی از محورهای مهم مذاکرات در چارچوب کنوانسیون تغییر اقلیم در دستور کار قرار گیرد. ضمن آنکه به‌رغم کاستی‌های موافقت‌نامه پاریس در وضع قواعدی در خصوص مهاجران اقلیمی، سند نهایی کنفرانس پاریس با ایجاد کارگروهی برای چاره‌جویی و به حداقل رساندن جابه‌جایی‌های اقلیمی در مسیر یک رویکرد عمل‌گرایانه گام برداشته است. از سوی دیگر، با توجه به مخالفت برخی کشورهای پیشرفته صنعتی با مسئله پرداخت غرامت و تعهدات مالی الزام‌آور، در حال حاضر چشم‌انداز روشنی برای جبران خسارت در قبال جابه‌جایی‌های اقلیمی آن‌گونه که در حقوق مسئولیت بین‌المللی مدنظر است، وجود ندارد. بیشتر اسناد حقوقی راجع به تغییر اقلیم نه تعهدات اولیه محکمی را در بردارند و نه شامل قواعد ثانویه راجع به مسئولیت بین‌المللی که به آثار حقوقی نقض تعهدات بپردازد، هستند. از سوی دیگر، پیچیدگی پدیده تغییر اقلیم سبب شده است که اجرای اصول مسئولیت بین‌المللی با دشواری‌های فراوان روبه‌رو شود. با این حال، می‌توان گفت که ایده مسئولیت بین‌المللی به‌طور تلویحی و البته به‌گونه‌ای بسیار کم‌رنگ سند کنفرانس نهایی پاریس شناسایی شده است. در واقع، سند نهایی کنفرانس پاریس دولت‌ها را از رسیدن به توافق جدید در خصوص سازوکار حقوقی مبتنی بر مسئولیت بین‌المللی کشورهای منتشرکننده گازهای گلخانه‌ای منع نمی‌کند و در نتیجه، این احتمال وجود دارد که در آینده سازوکاری مبتنی بر اصول مسئولیت بین‌المللی در چارچوب تغییر اقلیم پیش‌بینی شود. چنین تحولی اگرچه در مرحله بسیار آغازین قرار دارد، می‌توان آن را گامی به‌سوی حمایت مؤثر از آسیب‌دیدگان اقلیمی شمرد.

## منابع

### انگلیسی

#### A) Books

1. Bodansky, Daniel, Brunnée, Jutta and Rajamani, Lavanya (2017), *International Climate Change Law*, Oxford University Press.
2. Chaturvedi, Sanjay & Doyle, Timothy (2016), *Climate Terror: A Critical Geopolitics of Climate Change*, Springer.
3. Hall, Matthew (2015), *Exploring Green Crime: Introducing the Legal, Social and Criminological Contexts of Environmental Harm*, Macmillan.
4. Kolb, Robert (2017), *The International Law of State Responsibility: An Introduction*, Edward Elgar.
5. Mayer, Benoît (2016), *The Concept of Climate Migration: Advocacy and its Prospects*, Edward Elgar.
6. Mayer, Benoît (2018), *The International Law on Climate Change*, Cambridge University Press.

7. Oberthür, Sebastian & Ott, Hermann E (2013), *The Kyoto Protocol: International Climate Policy for the 21st Century*, Springer.
8. Philander, S. George. (2008), *Encyclopedia of Global Warming and Climate Change*, SAGE Publications.
9. Rasid, Harun & Paul, Bimal (2013), *Climate Change in Bangladesh: Confronting Impending Disasters*, Lexington Books.
10. Simonelli, Andrea (2016), *Governing Climate Induced Migration and Displacement: IGO Expansion and Global Policy Implications*, Springer.
11. Stoutenburg, Jenny G. (2015), *Disappearing Island States in International Law*, Brill.
12. Vogler, John (2016), *Climate Change in World Politics*, Springer.
13. Werksman, Jacob (2014), *Greening International Institutions*, Routledge.

#### **B) Articles**

14. Ayalew, Mulugeta & Mulugetta, Yacob (2012), "The Prospect for Global Climate Change Reform after Copenhagen" in Alberto Alemanno, *et al.* (eds.), *Better Business Regulation in a Risk Society*, Springer, pp. 57-81.
15. Biermann, Frank and Boas, Ingrid (2017), "Towards a Global Governance System to Protect Climate Migrants: Taking Stock", in Benoît Mayer and François Crépeau (eds.), *Research Handbook on Climate Change, Migration and the Law*, Edward Elgar Publishing, pp. 405-419.
16. Bodansky, Daniel (2015), "Legally Binding versus Non-Legally Binding Instruments" in Scott Barrett, *et al.* (eds.), *Towards a Workable and Effective Climate Regime*, CEPR Press, pp. 155-165.
17. Burkett, Maxine (2016), "Reading Between Two Red Lines: Loss and Damage and the Paris Outcome", *Climate Law*, Vol. 6, No. 1-2, pp. 118-129.
18. Costi, Alberto & Jon Ross, Nathan (2017), "The Ongoing Legal Status of Low-Lying States in the Climate-Changed Future", in Petra Butler and Caroline Morris (eds.), *Small States in a Legal World*, Springer, pp. 101-138.
19. Dannemaier, Eric (2012), "Constructing Transnational Climate Regimes" in Gunther Handl, *et al.*, *Beyond Territoriality: Transnational Legal Authority in an Age of Globalization*, Nijhoff, pp. 519-547.
20. Debbarma, Sohana & Kaushik, Geetanjali (2018), "Assessing the Impact of Transportation on Climate Change: A Case Study of Agartala City in India's North East Region" in Augustine Nduka Eneanya (ed.), *Handbook of Research on Environmental Policies for Emergency Management and Public Safety*, IGI Global, pp. 275-299.
21. Doelle, Meinhard (2017), "Assessment of Strengths and Weaknesses", in Daniel Klein, *et al.* (eds.), *The Paris Agreement on Climate Change: Analysis and Commentary*, Oxford University Press, pp. 375-388.
22. Falzon, Danielle & Batur, Pinar (2018), "Lost and Damaged: Environmental Racism, Climate Justice and Conflict in the Pacific", in Pinar Batur and Joe Feagin (eds.), *Handbook of the Sociology of Racial and Ethnic Relations*, Springer, pp. 401-412.
23. Faure, Michael & Nollkaemper, André (2007), "International Liability as an

- Instrument to Prevent and Compensate for Climate Change”, *Stanford Journal of International Law*, Vol. 26A/43A, pp. 123-179.
24. Foyer, Jean, Aykut, Stefan and Morena, Edouard (2017), “Introduction: COP21 and the "Climatisation" of Global Debates”, in Stefan C Aykut, et al. (eds.), *Globalising the Climate: COP21 and the Climatisation of Global Debates*, Taylor & Francis, pp. 1-18.
  25. Goldenweiser, Alexander (1920), “A New Approach to History”, *Journal of American Anthropologist*, Vol. 22, No. 1, pp. 26-47.
  26. Kalin, Walter & Chapuisat, Hannah (2016), “Displacement in the Context of Disasters and Adverse Effects of Climate Change” in Susan Breau and Katja Samuel (eds.), *Research Handbook on Disasters and International Law*, Edward Elgar Publishing, pp. 358-382.
  27. Kugler, Noémie & Sariago, Pilar (2016), “Climate Change Damages, Conceptualization of a Legal Notion with Regard to Reparation under International Law”, *Journal of Climate Risk Management*, Vol. 13, pp. 103-111.
  28. Lefeber, Rene (2012), “Climate Change and State Responsibility” in Rosemary Rayfuse and Shirley Scott (eds.), *International Law in the Era of Climate Change*, Edward Elgar Publishing, pp. 321-349.
  29. Mace, M.J. and Verheyen, Roda (2016), “Loss, Damage and Responsibility after COP21: All Options Open for the Paris Agreement”, *Review of European Community & International Environmental Law*, Vol. 25, No. 2, pp. 197-214.
  30. Maguire, Rowena (2016), “Governance of Climate Displacement within the UN Climate Regime”, in in Tim Cadman, et al. (eds.), *Governing the Climate Change Regime: Institutional Integrity and Integrity Systems*, Taylor & Francis, pp. 118-135.
  31. Matz-Lück, Nele (2009), “Framework Conventions as a Regulatory Tool”, *Goettingen Journal of International Law*, Vol. 1, No. 3, pp. 439-458.
  32. Millar, Ilona et al. (2013), “Making Good the Loss: An Assessment of the Loss and Damage Mechanism under the UNFCCC Process” in Michael Gerrard and Gregory Wannier (eds.), *Threatened Island Nations: Legal Implications of Rising Seas and a Changing Climate*, Cambridge University Press, pp. 433-472.
  33. Millar, Ilona and Wilson, Kylie (2017) “Towards a Climate Change Displacement Facility”, in Benoît Mayer and François Crépeau (eds.), *Research Handbook on Climate Change, Migration and the Law*, Edward Elgar Publishing, pp. 420-448.
  34. Montini, Massimiliano (2009), “The Kyoto Protocol in the International Environmental Law Context and the Post-2012 Scenario” in Massimiliano Montini (ed.), *Developing CDM Projects in the Western Balkans: Legal and Technical Issues Compared*, Springer, pp. 5-27.
  35. Okeowo, Demola (2013), “Examining the Link: Climate Change, Environmental Degradation and Migration”, *Environmental Law Review*, Vol. 15, No. 4, pp. 273-289.
  36. Peeters, Marjan (2011), “The Regulatory Approach of the EU in View of

- Liability for Climate Change Damage”, in Michael Faure and Marjan Peeters (eds.), *Climate Change Liability*, Edward Elgar Publishing, pp. 90-132.
37. Pickering, Jonathan et al. (2018), “The Impact of the US Retreat from the Paris Agreement: Kyoto Revisited?”, *Journal of Climate Policy*, Vol. 18, No. 7, pp. 818-827.
  38. Rajamani, Lavanya (2018), “The Principle of Common but Differentiated Responsibilities and Perspective Capabilities in the International Climate Change Regime”, in Rosemary Lyster and Robert Verchick (eds.), *Research Handbook on Climate Disaster Law: Barriers and Opportunities*, Edward Elgar Publishing, pp. 46-60.
  39. Siegle, Linda (2017), “Loss and Damage (Article 8)” in Daniel Klein, et al (eds.), *The Paris Agreement on Climate Change: Analysis and Commentary*, Oxford University Press, pp. 224-238.
  40. Simonelli, Andrea (2015), “The Ethical Responsibility of the Loss and Damage Mechanism: A Consideration of Non-Economic Loss and Human Rights”, in Vesselin Popovski, et al. (eds.), *Ethical Values and the Integrity of the Climate Change Regime*, Ashgate, pp. 213-224.
  41. Spitzer, Martin and Burtscher, Bernhard (2017), “Liability for Climate Change: Cases, Challenges and Concepts”, *Journal of European Tort Law*, Vol. 8, No 2, pp. 137-176.
  42. Thornton, Fanny (2018), “Climate Change Refugees”, in Anna Triandafyllidou (ed), *Handbook of Migration and Globalisation*, Edward Elgar Publishing, pp. 397-412.
  43. Tol, Richard & Verheyen, Roda (2004), “State Responsibility and Compensation for Climate Change Damages – a Legal and Economic Assessment”, *Energy Policy*, Vol. 32(9), Vol. 32, No. 9, pp. 1109-1130.
  44. Warner, Koko (2012), “Human Migration and Displacement in the Context of Adaptation to Climate Change: The Cancún Adaptation Framework and potential for Future Action”, *Environment and Planning C: Government and Policy*, Vol. 30(6), Vol. 30, No. 6, pp. 1061-1077.
  45. Warner, Koko (2010), “Global environmental change and migration: governance challenges”, *Global Environmental Change*, Vol. 20, No. 3, pp. 402-413.

### C) Documents

46. Acketoft, Tina *Environmentally Induced Migration and Displacement: A 21st Century Challenge*, Report of Committee on Migration, Refugees and Population, Parliamentary Assembly, Council of Europe, 2008.
47. Foresight, *Migration and Global Environmental Change: Future Challenges and Opportunities, Final Project Report*, The UK Government Office for Science, 2011.
48. *ILC Draft Articles on Responsibility of States for Internationally Wrongful Acts* (2001), UN Doc. A/56/10.
49. IPCC, *Climate Change 2014: Synthesis Report, Contribution of Working Groups I, II and III to the Fifth Assessment Report*, 2014.
50. IPCC, *First Assessment Report, Policy Maker Summary of Working Group 2:*

*Potential Impacts of Climate Change*, 1990.

51. Ivanov, Dmitry and Bekyashev, Damir (2016), *Environmental Migration in International Law*, Cambridge Scholars.
52. Okereke, Chukwumerije et al., *Options for Adaptation and Loss & Damage in a 2015 Climate Agreement*, Working Paper, Agreement for Climate Transformation (ACT), November 2014.
53. Stapleton, Sarah et al. (2017), *Report on Climate Change, Migration and Displacement: The Need for a Risk-Informed and Coherent Approach*, Joint Report of Overseas Development Institute and United Nations Development Programme.
54. UNFCCC, *Report of the Ad Hoc Working Group on Long-term Cooperative Action under the Convention on its eighth session, held in Copenhagen from 7 to 15 December 2009*, FCCC/AWGLCA/2009/17, Annex I.A, 5 February 2010.
55. UNFCCC Secretariat, *Non-Economic Losses in the Context of the Work Programme on Loss and Damage*, UN Document FCCC/TP/2013/2, 9 October 2013.
56. UNFCCC, *Bali Action Plan, Decision 1/CP.13, adopted at the Conference of the Parties on its thirteenth session*, FCCC/CP/2007/6/Add.1, 14 March 2008.
57. UNFCCC, Conference of the Parties, 21th Session, *Adoption of the Paris Agreement*, Decision 1/CP.21 FCCC/CP/2015/L.9/Rev.1, 12 December 2015.
58. UNFCCC, *Draft Text on COP 21 agenda item 4 (b)*, Durban Platform for Enhanced Action (decision 1/CP.17), Version 1 of 9 December 2015.
59. UNFCCC, *Ideas and Proposals on Paragraph 1 of the Bali Action Plan*, FCCC/AWGLCA/2008/16/Rev.1, 15 January 2009.
60. UNFCCC, *Negotiation Text*, FCCC/AWGLCA/2009/8, 19 May 2009.
61. UNFCCC, *Report of the Conference of the Parties on its sixteenth session, held in Cancun from 29 November to 10 December 2010*, FCCC/CP/2010/7/Add.1, 15 March 2011.
62. UNFCCC, *Report of the Conference of the Parties on its twenty-first session*, UN Doc. FCCC/CP/2015/10/Add.1, Decision 1/CP.21, 29 January 2016.
63. UNFCCC, *Report of the Executive Committee of the Warsaw International Mechanism for Loss and Damage Associated with Climate Change Impacts*, UN Doc. FCCC/SB/2014/4, 17 November 2015.
64. UNFCCC, *The Cancún Agreements: Outcome of the work of the Ad Hoc Working Group on Long-term Cooperative Action under the Convention*, Decision 1/CP.16, FCCC/CP/2010/7/Add.1, 15 March 2011.
65. UNFCCC, *Warsaw International Mechanism for Loss and Damage Associated with Climate Change Impacts*, UN Document FCCC/CP/2013/10/Add.1, Decision 2/CP.19, 31 January 2014.
66. Warner [1], Koko *Climate and Environmental Change, Human Migration and Displacement: Recent Policy Developments and Research Gaps*, UN/POP/MIG-9CM/2011/10, 12 February 2011.
67. Warner [2], Koko, *Climate Change Induced Displacement: Adaptation Policy in the Context of the UNFCCC Climate Negotiations*, UNHCR PPLA/2011/02, May 2011.